

مهدویت؛ فرجام خوش کتاب آفرین

دکتر شفيعی سروسناني می‌گويد مأموريت پيامبران الهی پديدآوردن استحقاق لازم در بشر و زمين برای برقراری دولت

نعمت محروم ساخته است. آدمی چون فریب خورده و به انح و به گزارش قرآنی از آن رو که بندگی پیشه نکرده به آن سزاواری استحقاق لازم دست نیافته است.

[۱] **پيامبران در اين ميان چکاره هستی اند و چه جایگاه** پيامبران آمده‌اند تا استعداد لازم آدمی را بالابیاورند دانش آموزانی که از پایه نخست پس از دادن امتحان و آزمون جایگاه‌های علمی و تحصیلی می‌روند، به دیگرسخن، و کتاب‌هاشان همانند کلاس‌ها و دوران مختلف آموزش بودند که برای بالابردن استعداد آدمی آمدند تا او را بالا بکشند داراشدن استحقاق، فراببردند وشکوفاکندوبه‌اوجی که باید باری! هرکلاس و دوره پيامبران، بی‌شک دارای ابتلائات و آزمایش‌های ویژه خودش نیز هست که از رهگذر همین است که استعدادواستحقاق، مشخص وشکوفامی‌شود. این و آزمایش‌هاست که سره را از ناسره مشخص می‌کند و آدمی پذیرش وپذیرفته‌شدن می‌کند.

[۲] **از جمله این ابتلائات و آزمون‌ها که بر سر راه آدمی گمار** ابلیس یعنی اهریمن و لشکریانش هستند که نمی‌خواهند الهی پیاده‌شود و به هدف برسد. در بامداد آفرینش که اهریمن نکرده، سزاوار لعنت و دورماندن از رحمت و مهر خدایی شد رانده‌شد. در نهایت سوگند خورد: «کنون که مرا می‌رانی به عزت‌ت که انتقام خواهم گرفت و همه را گمراه خواهم ساخت. قُلْ لَا تُؤْمِنُ بِهِمْ أَجْمَعِينَ. شیطان گفت: پس سوگند به عزت‌تو که بد آنها (آدمیان) راهمگی گمراه خواهم ساخت.

[۳] **اغوی ابلیس از افق شما یعنی؟** یعنی بازداشتن این قطار آفرینش از سیر و حرکتش روی ریل اصلی؛ درواقع از همان روند «جعل خلیفه» [گزینش و برگزیدن نماینده الهی در زمین]، آدمی را به دیگر طریق‌ها و راه‌ها می‌کشاند و می‌برد تا نیروها و انرژی‌هایش تخلیه‌شود، استحقاق لازم را به دست نیاورد و به توفیق کسب مقام خلافت نرسد.

پس ابلیس و جنود و لشکریانش از همان آغاز آفرینش به گمراه‌کردن انسان پرداختند. فرقه‌سازی و ایجاد راه‌های بیراهه و دسته‌سازی و راه‌اندازی جریان‌های انحرافی و... از جمله کارهای اهریمن و دارودسته‌اش است که می‌کشند مانع تحقق یافتن آن نقشه کلی شوند تا انسان نتواند به آن استحقاق و بسزایی لازم دست پیدا کند.

ما در ردیابی عمل اهریمن و لشکریانش می‌بینیم که فرزندان آدمی را از همان آغاز (پس از هبوط در زمین...) به جان هم انداختند و پس از قتل هابیل به برپا کردن معابد و آتشگاه‌ها در برابر مسجدها پرداختند. جریان معبدی راه افتاد.

جریان مسجدی را پیغمبران پی‌گرفتند تا دوران پيامبر آمد جریان معبدی راپيروان ابلیس وفرزندان قابیل یعنی بنی‌قایل بنی‌اسرائیل، پی‌گیرانه‌تا دوران مادامه‌دادند.

[۴] **این روند معبدی که گرد آتش می‌گردند و اهریمن می‌بَرای چه شکل گرفت؟**

برای ممانعت و کندکردن روند حرکت و سیر مومنان به سوی آ و مقصد نهایی که خداوند از پیشتر اعلام فرموده، برگزیدن امامان و میراث‌دادن زمین به مستضعفان. همه روند آفرینش خاتم‌به‌همین‌شکل قابل‌توضیح است اما در اشاره‌ای جزئی‌تر گفت ابراهیم خلیل علیه‌السلام که پدر ادیان توحیدی نام در سرزمینی می‌زیستند که در اصل همان ایران کهن بوده و ایشان، ایرانی است اما ایرانیان کهن [یا ایرانی فرهنگی] نه ایران از ابراهیم دوفرنزد به جهان امداز دوما در که فرزند بزرگتر را است فرزند کهن‌تر را اسحاق نام نهادند. ابراهیم خلیل الرحمان چونان بود که دوشاخه بنی‌اسماعیل و بنی‌اسرائیل از او شکوفاشد.

شاخه بنی‌اسرائیل از اسحاق آغاز شد روند ظهور پيامبران بنی‌درادامه با حضرت عیسی به اوج خودش رسید و پایان یافت. اما از شاخه پيامبران بنی‌اسماعیلی، از خود حضرت اسماعیل روند ظهور پيامبران آغاز شد، درادامه به حضرت خاتم‌الانبياء از پیش به حضرت ابراهیم علیه‌السلام نوید داده شده همه پيامبران نیز این نقشه کلی الهی را می‌دادند.

پيامبران الهی درجه به درجه آمدند تا به فارغ‌التحصیلی برسند که این فارغ‌التح زمان پيامبر خاتم‌اتفاق افتاد؛ دین این خاتم، خودشان پيامبر خاتم و کتاب‌ش خاتم و دوران‌شان آخرالزمان است. دین کامل است و دوره آخر است و ک جوادان است.

بشر به این معنادر زمان پيامبر اسلام به از آگاهی و کمال رسیده که کتابی کامل و را در اختیار دین کامل داشته با راهی روشن مقصد نهایی برسد.



پیش درآمد: این یک گفت‌وگوی آخرالزمانی است و رزله‌هایی پیوسته در فکر و ذکر خوانندگان راه خواهد انداخت. خواننده و نگاه و بینش‌اش را نسبت به روند تاریخ و رخدادهای ظاهرا تصادفی و... اتفاقات ترسناک معاصر [ملاحم و فتن آخرالزمان] به‌شدت دگرگون خواهد کرد.

باری روند تاریخ و گزارش‌های تاریخ و باستان‌شناسی را که بنگریم می‌بینیم دست‌اندرکاران و پژوهشگران و بنیانگذارانش تا بوده بیشتر اشرار یهودی یا به‌ویژه مهبیونیست‌های مسیحی بوده‌اند؛ اما از این مهم‌تر، نوع روایت‌هایی است که با آنها روبه‌رویم، یعنی در باستان‌پژوهی و گزارش‌هایی که دست‌به‌دست می‌شود، هرگز هیچ انسجام یا روند چشمگیری نمی‌توان دید؛ هرچه هست حوادثی است که در بازه‌ها و بزنگاه‌های تاریخ با تغییر آرایش و دگرگونی در شکل و جهت، در گستره‌ای پراکنده و فضایی درهم‌وبرهم روایت می‌شود و بسی اتفاقی و بی‌نظم و غیرقابل‌مطالعه به چشم‌مان می‌آید.

اما در قرآن و به‌ویژه در سخنان و سنت خاندان وحی (ثقل قرآن) برعکس با دیدگاهی سراسر منظم و دارای ساختار و روندی قابل‌مطالعه درباره تاریخ بشر رویارو می‌شویم. انسان دارای آغازی اندیشیده و روندی برنامه‌ریزی‌شده و فرمانی سنجیده است که در حرکتی اجتماعی در مسیر فرگشتی روشن به‌سوی کمال نهایی در حرکت است و در بزنگاه‌های تاریخ و بازه‌های خاصی با دستگیری و راهنمایی پيامبران به جهش‌های چشمگیر فرهنگی و تمدنی دست یازیده است.

اکنون در بازه «آخرالزمان» به‌سر می‌بریم و جنگ روایت‌ها و رویارویی دو جبهه راستی و ناراستی با شدتی خاص به اوج رسیده. در بزنگاهی این چنین ویژه از روزنامه «جام‌جم» راهی مؤسسه فرهنگی موعود شدم تا با استاد اسماعیل شفيعی سروسناني، نویسنده و پژوهشگر کوشا و نام‌آشنای حوزه مهدویت و موعود و آخرالزمان با تمام ابعاد و عنوان‌هایش، دیدار تازه کنم و اگر توفیق یاری‌کرد به گفت‌وگو با ایشان بپردازم. آشنایی‌ام با ایشان دست‌کم به سالیان حضورشان در بسیاری روزنامه‌های پرتیراژ دهه هفتاد و هشتاد برمی‌گردد که از رهگذر دیدارهای مکرر با دوست قدیمی، دکتر سیدامیرحسین امگری دست می‌داد.

استاد شفيعی با این‌گزاره و توصیف، سر رشته سخن را به‌دست‌گرفت: «یک گفت‌وگوی فی‌البداهه و طراحی‌نشده از قبل، بی‌این‌که مقدمه لازم این گفت‌وگو را داشته باشیم؛ مطالبی چکیده‌وار در راستای هم‌سخنی پیشین عرض خواهد شد». این گفت‌وگوی خواندنی را بخوانید تا «سپهر زیست‌تان» رنگ عوض نکند!

■ ■ ■

[۵] **همه آن‌چه که بر بشر و البته به‌نحو خاص بر پیروان ادیان توحیدی (و بر آن‌دسته که بنا به ادبیات قرآنی، مشهور به مستضعفانند) گذشته است، نیز همه آن‌چه که الان در حال رخ‌دادن است و همه آن‌چه که پس از این رخ خواهد داد، آیا در یک چارچوب روشن قابل تبیین و بیان است؟ صرف‌نظر از مجموعه حوادث و شاخه‌هایی که در میان ملل و همه فرهنگ‌ها و زیست فردی و اجتماعی در همه جا بوده و هست!**

سخن این است که خلقت عالم و آدم از اول بدون یک طرح کلی نبوده، چنانکه پراکنده و آشفته هم نبوده. کتاب آفرینش [به‌قول کلیم کاشانی] هرگز کتابی نبوده که صفحه نخست و پایانی نداشته باشد. برخی گمان غلط دارند که کتاب آفرینش نه شروع دارد و نه پایانی معین.

پس سخن من این است که کتاب آفرینش، آغاز و پایانی معین دارد. این نکته نخست.

همچنان‌که هر کتابی دارای فصل‌ها و بخش‌ها است، کتاب انبیا و تاریخ حقیقی نیز فصل‌ها و بخش‌هایی دارد. به عبارت دیگر بخش‌ها و فصل‌هایی از کتاب آفرینش با هر یک از پیغمبران شناسایی می‌شود و این تاریخ حقیقی دینی است. مابقی، بیان حوادث و هواس‌جفته بر بشر است. این نکته دیگر.

همچنان‌که هر کتاب برگ‌به‌برگ و فصل‌به‌فصل از دیباچه آغاز می‌شود تا به فرجام برسد، آفرینش عالم و آدم و همچنین روند آمدوشد پيامبران نیز از آغاز در هر برگ و فصل ورق می‌خورد تا به نهایت برسد.

تا این جا سخن این است که آفرینش هستی، بی‌سروته نیست. یعنی آفرینش و روند برانگیخته‌شدن پیغمبران مطلقاً بی‌طرح کلی الهی و بدون برنامه‌ای روشن نیست. و فقدان آگاهی ما درباره کتاب آفرینش هرگز دلیلی کافی نیست که بیتگاریم آفرینش، بی‌برنامه و فرجام است یا پراکنده برآمده و اتفاقی به جلومی‌رود! این دریافتی عبث و نادریست و البته «یهود یانه» است.

زیرا آنها می‌انگارند که خدا هستی را آفرید و آن را رها کرده و به خودش واگذاشته و خود بخود در میان رخدادها و تصمیمات بشری به پیش می‌رود.

هستی اما تحت مشیت و مقدرات ویژه‌ای در روندی اندیشیده‌شده و برنامه‌دار از پیش به جلوآمده و به سوی مقصدی نهایی پیش می‌رود. رفتار بشر اما در میان حوادث و رخدادها گاهی ممکن است روند این سیر را با دست‌اندا زباندی روبه‌رو کرده باشد؛ به‌ویژه با فریب‌ها و نیرنگ‌هایی که می‌دانیم از سوی اهریمن (ابلیس) و لشکریانش انگیزته و به‌کار بسته‌شده است.

جنود ابلیس یعنی لشکریان اهرمن، حداکثر همین کندی حرکت را در روند آفرینش دامن‌زدانند نه این‌که دگرگونی کلان و کلی یا تغییر چشمگیری در آن برنامه کلی الهی ایجاد کرده باشند.

[۶] **آن آغاز به‌یابدا حرکت چه بوده؟**

خداوند در بامداد آفرینش فرمود: می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین بگمارم. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. پس از آفرینش آدم اما شماری از فرشتگان که از حکمت این آفرینش سردر نمی‌آوردند، پرسش کردند که آیا بر آتی تا موجودی بیافرینی که در زمین تباهی‌کند و خون‌راه بیندازد؟ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَتَسْفِكُ الدِّمَاءَ.

[۷] **چرا چنین پرسشی برای‌شان پیش‌آمد؟**

بله آنها سابقه‌ای ذهنی داشتند! درباره موجوداتی پیش از آفرینش آدم که جماعتی اجنه و تنسان بودند و در زمین تباهی‌گسترده.

ما نمی‌دانیم و فقط می‌دانیم که پیش از آدم، در زمین گروه‌هایی از پریان یعنی اجنه و همچنین تنسان‌ها بودند که در زدو خورد با هم به خونریزی پرداختند و برپایه همین سابقه و آگاهی پیشین بود که فرشتگان به پرسش پرداختند که آیا ستایش و نیایش و عبادت ما کافی نیست و باز بر آتی موجودی در زمین بیافرینی تا تباهی‌راه بیندازد!

خدا در پاسخ‌شان فرمود: قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و این‌دوهمین عبارت، اثبات می‌کند که آفرینش آدم برپایه یک نقشه کلی و براساس علم و آگاهی در راستای یک طرح و حکمت الهی انجام یافته‌است.

آیات قرآن نیز به روشنی می‌فرماید: آیا گمان می‌کنید ما آسمان و زمین را عبث آفریده‌ایم! یعنی هرگز ما بیهوده و بی‌برنامه آفریده نشده‌ایم. وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِإِلَّاهٍ ذَلِكَ ظُلُّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبُولٌ لِّذِينَ كَفَرُوا بِمِثْلِ الثَّارِ.

[۸] **بخشی از آن حکمت آفرینش‌گرانه همان «گماردن نماینده» در زمین یا بنا به فرمایش قرآنی شما «جعل خلیفه» است که یعنی؟**

خلیفه درواقع به معنای قائم‌مقام خداوند در زمین است و به اذن خالق هستی با مشخصاتی که در قرآن درباره‌اش آمده در زمین عمل می‌کند. درست است که قرآن، چندین هزاره پس از آدم فرورستاده شده اما کتابی جاودانه است و کتاب آفرینش است و زمان بردار نیست! جاودانگی قرآن فقط به معنای رویکرد کنشگرانه روبه جلو نیست بلکه به معنای ازلی ابدی بودن قرآن است که هم به گذشته برمی‌گردد هم در آینده تجلی می‌کند.

قرآن، تجلی و ظهور حکمت و دانش و علم و تقدیر و ... خداست، برپایه همین جایگاه قرآن ازلی ابدی است که هنگام مراجعه به آن می‌توانیم یافته‌ها و دریافته‌ها مان و را تفسیر کنیم و وقایع گذشته و آینده را به‌مدد قرآن بازنگشاییم

قرآن، تجلی و ظهور حکمت و دانش و علم و تقدیر و... خداست. برپایه همین جایگاه ازلی ابدی قرآن است که هنگام مراجعه به آن می‌توانیم یافته‌ها و دریافته‌ها مان را تفسیر کنیم و وقایع گذشته و آینده را به مدد قرآن بازنگشاییم.

مثلا در سوره قصص آیه پنجم می‌خوانیم که: «وَرَبُّكَ أَنْ تُمْنَ عَلَى الَّذِينَ اشْتَرَوْا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلُهُمْ أُتْمَةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ و ما اراده کردیم که بر آن مردم ضعیف شده در روی زمین مَثّت گذاریم و آنان را رهبران مردم کرده و وارثان‌شان نماییم... اما این خواست و اراده در زمان پيامبران تجلی نکرده هرچند در زمان آفرینش آدم، همین اراده اتفاق افتاد که بر مبنای آن قرآن می‌گوید ما اراده کرده‌ایم در زمین بر مستضعفان منت بگذاریم [یعنی از دُشش و داده و نعمت‌ها گرانبار و سرشارشان سازیم] و آنان را به‌عنوان امامان و پیشوایان قرار بدهمیم تا همین‌ها میراث‌داران زمین یعنی میراث‌دار خدا و خلیفه‌الهی شوند. این تفسیر همان آیه «انی جاعل خلیفه...» نیز هست.

آدم علیه‌السلام آفریده شد اما رها و سرخود واگذاشته نشد! تجهیز و مجهز شد یعنی همه اسباب و ابزار لازم را در اختیار آدم گذاشتند (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، و به آدم همه اسماء را آموخت) تا نسل‌اندنرسل که در مسیر آفرینش پیش می‌رود، دارای مؤونه [اندوخته و داشته] و استعداد لازم برای رسیدن به اوج راه یعنی مقصد میراث‌داری زمین و خلافت باشد.

[۹] **آغاز تا اوج راه یعنی مبدا و مقصد روشن است اما تحقق یافتن آن نماینده خدا و خلیفه‌شدن انسان؟**

زمانی لازم بود تا استعداد لازم در عالم و آدم پدید یابید؛ همچنین در همین راستا باید استحقاق و سزاواری لازم نیز در آدم و فرزندانش بوجود می‌آمد؛ یعنی با به دست‌آوردن ظرفیت و سزاواری لازم، حق مطلب را ادا کند و گزینه رایگان و بی‌زحمت چیزی به او عطا نمی‌شود و بدون داراشدن آگاهی و معرفت لازم، چیزی به او داده نمی‌شود و تا حق حقیقی او نباشد و سزاواری او برای دریافت این حق نباشد، هرگز به او داده نخواهد شد.

اما آن خواست الهی و خلیفه‌شدن تمام‌عیار مستضعفان بر زمین اتفاق نیفتاده زیرا آدمی تا به امروز به استحقاق و به‌سزایی لازم نرسیده به این‌خاطر که کم‌کاری کرده با کاهلی و بی‌توجهی‌اش خود را از این اوج